

تأثیرهای شگرف قرآن

موسی کریمی نیا

«... اگر مقروض نبودم و ترس بی سرپرست شدن همسر و فرزندانم را نداشتم، همین امروز به مدینه می رفتم و انتقام همه قریش را می گرفتم...»

این سخنان «عمیر بن وهب»، یکی از دشمنان سرسخت رسول خدا (ص) و مسلمانان بود. او پسری داشت به نام «وهب» که در جنگ «بدر»، به دست مسلمانان اسیر شد. «عمیر» که از جنگ «بدر» به شهر مکه برگشت، روزی با «صفوان بن امیه»، در «حجر اسماعیل» نشست و بر کشته شدگان بدر تأسف خورده و به یاد آن‌ها آه سرد از دل بر می کشیدند.

صفوان گفت: ای عمیر! به خدا سوگند، پس از کشته شدن آن عزیزان، دیگر زندگی برای ما ارزش و لذتی ندارد.

عمیر گفت: آری به خدا راست گفتم. اگر من مقروض نبودم و ترس از بی سرپرستی همسر و فرزندانم نداشتم، همین امروز به مدینه می رفتم و انتقام خود و همه قریش را از محمد می گرفتم و او را می کشتم. زیرا، پسر من در دست آن‌ها اسیر است و برای رفتن به مدینه، بهانه خوبی دارم.

صفوان گفت: قرض‌هایی که داری، من می پردازم و همسر و فرزندان تو را همانند زن و بچه خود سرپرستی می کنم، دیگر چه می خواهی؟

عمیر گفت: با این وضع حاضریم و دنبال این کار می روم؛ ولی به شرط آن که غیر از من و تو، کسی از این جریان آگاه نشود.

به دنبال این قرار و گفتگو، عمیر برخاست و به خانه آمد. شمشیرش را تیز کرده و لبه‌اش را زهر آگین ساخته و آن را با خود برداشته و به سوی مدینه راه افتاد. جمعی از مسلمانان، در مسجد مدینه نشستند و از جریان جنگ بدر و نصرتی که خدای بزرگ نصیب مسلمانان کرده بود، صحبت می کردند. ناگاه یکی از آن‌ها چشمش



